



(شهید والا مقام سردار مصطفی نورعلی)

نام پدر: عزیزالله

تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۱/۳۰

تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۱/۱۵

محل شهادت: سردشت مهاباد

مسئولیت: فرماندهی گردان امام حسین U « تیپ ویژه شهدا »

محل خاکسپاری: تهران، بهشت زهرا، قطعه ۲۷، ردیف ۹، شماره ۹

فرازی از وصیتنامه

خدایا، تو را شکر که به این بنده حقیر لیاقت پیروی از خط امام را دادی. می‌دانی که من با امام عزیز میثاق بسته‌ام و به او وفادارم، زیرا او به اسلام وفادار است. اگر چندین بار مرا بکشند و زنده‌ام کنند، دست از او (امام خمینی) بر نمی‌دارم. ای خدای بزرگ، تو را شکر می‌کنم که راه شهادت را بر من گشودی و دریچه‌ای پر افتخار از این دنیای خاکی به سوی آسمان‌ها باز کردی.

(خلاصه‌ی زندگینامه)

سردار شهید مصطفی نورعلی در تاریخ ۱۳۴۳/۱/۳۰ در خانواده‌ای مذهبی، در محله‌ی مسگرآباد تهران، دیده به جهان گشود. از کودکی به ورزش کشتی و فوتبال علاقه داشت. دوره‌ی ابتدایی را با نمرات عالی پشت سر گذاشت. تحصیلات خود را تا دوم راهنمایی ادامه داد و به جهت احساس نیاز به معنویت، مدتی هم به تحصیل دروس حوزوی پرداخت. در ضمن ایشان علاقه‌ی فراوانی به مطالعه‌ی کتابهای علمی و دینی داشت و بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه می‌کرد، به طوری که این علاقه سبب شد کتابخانه‌ای با حدود ۵۰۰ جلد کتاب گردآوری نماید.

در حوزه به تطهیر باطن و تقویت ایمان خود پرداخت. در دوران انقلاب، از آنجا که سن کمی داشت، فعالیت‌هایش به شرکت در راهپیمایی‌ها و تظاهرات بر ضد رژیم و بردن ملحفه، دارو و... برای مجروحان محدود بود.

با شروع جنگ تحمیلی، از طریق سپاه عازم جبهه‌های نبرد حق با باطل شد. ایشان در مناطق غرب کشور از جمله سردشت، مهاباد، سنندج، پاره و مریوان به مبارزه با دشمن پرداخت و مسئولیتش فرماندهی گردان امام حسین U «تیپ ویژه‌ی شهدا» بود؛ همچنین، در جنگ‌های چریکی و نامنظم نیز شرکت داشت.

سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱/۱۵ در منطقه‌ی سردشت مهاباد بر اثر اصابت گلوله‌ی مستقیم تک‌تیرانداز دشمن به سر و سینه‌اش به فیض عظیم شهادت رسید.

ویژگی‌های اخلاقی؛ ایشان گشاده‌رو، شجاع، با محبت و همچنین خیلی میهمان

نواز بود.

خاطره‌ای به نقل از مادر شهید؛ یک بار همراه چند تن از دوستانش به منزل آمده بود. موقع نماز که شد، شنیدم از اتاق مجاور سر و صدا می‌آید. خوب که دقت کردم، متوجه شدم که دوستانش می‌خواستند پشت سر مصطفی نماز بخوانند و او مانع می‌شد و آن‌ها مدام سر به سر او می‌گذاشتند و شوخی می‌کردند.

خلاصه، از آنها اصرار و از او امتناع. به هر حال، کمی صبر کردند؛ همین که او به نماز ایستاد، آنها سریع پشت او قامت بستند و به نماز ایستادند. این نشانه‌ی تقوا، اخلاص و روحیه‌ی عرفانی شهید بود.

بیداری ابدی

راه اسلام دردسر دارد. چگونه می‌توان تصور کرد که انسان راه اسلام را برود ولی دردسر و سختی و مصیبتی نبیند؟ غیر ممکن است. آیا مفری هست؟ اگر بخواهی شهید شوی، که به غیر آن امیدى به بخشایش گناهانت نمی‌رود. آیا کسی هست که از غمت جگر نسوزاند؟ در هر صورت با مصیبت تو، عده‌ای نیز درگیر مصائب می‌شوند. اما آیا غیر از رنج و بدبختی دائمی و بدون وقفه، راهی پیموده شده است؟ رزمندگان ما خستگی ناپذیر به پیش رفتند. آیا به رنج و سختی و فشار مصائب تسلیم شدند؟ یا مقابله کردند و شکست ناپذیر و نستوه به پیش رفتند؟

آزاده مردان چون به جان پیمان سپردند

ماندند بر پیمان خود، تا جان سپردند.

اینگونه بودند مردان مرد

برای تهیه‌ی مهمات برای عملیات، حتماً می‌بایست فرمانده را می‌دیدم. به طرف اتاق فرمانده حرکت کردم. در اتاق باز بود. اما خودش نبود. یکی از برادرها گفت: گرچه مطمئن نیستم، ولی فکر می‌کنم بدانم کجاست. به طرف دستشویی‌ها رفتیم. درست حدس زده بود حاجی سطل به دست، دستشویی‌ها را نظافت می‌کرد. داغ شدم. آن برادر دوید جلو تا سطل را بگیرد. او یک قدم عقب کشید و همینطور که مشغول کار بود گفت: «یادت باشد، فرمانده در موقع جنگ، برادر بزرگتر همه محسوب می‌شود و در بقیه‌ی مواقع، کوچکترین آنها»

« سخن عشق »

عشق یعنی با گلی گفتن سخن	عشق یعنی خون لاله بر چمن
عشق یعنی شعله بر خرمن زدن	عشق یعنی آب بر آذر زدن
عشق یعنی یک تَیْم، یک نماز	عشق یعنی عالمی راز و نیاز
عشق یعنی چون محمد(ص) پا به راه	عشق یعنی همچو یوسف قعر چاه
عشق یعنی قطره و دریا شدن	عشق یعنی همچو من شیدا شدن
عشق یعنی قطعه شعر ناتمام	عشق یعنی بهترین حُسن ختام